

شریعتی و پروتستانیسم

عبدالکریم سروش

فصلنامه مدرسه، ش اول، تیر ۸۴



چکیده: نویسنده با آوردن برخی از نظریات مرحوم شریعتی، اولاً پروتستانیسم مسیحی را، واکنش به رهیانیت در مسیحیت دانسته و آنگاه تلاش می‌کند این امور را تعمیم دهد که، دین یا باید دنیوی دنیوی و یا اخروی اخروی باشد و اصولاً جمع میان دین دنیوی و دین اخروی ناممکن و نشدنی است.

شریعتی حرکت خود را نوعی پروتستانیسم می‌شمرد. حرکت بسیار مشخصی در قرن شانزدهم در حوزه فکر و دیانت مسیحی در اروپا اتفاق افتاد، که به منزله زمین لرزه عظیمی در قاره وسیع مسیحیت بود. این تجربه دینی فوق العاده مهم مسیحی، برای ما مسلمانان در س‌های بسیار عظیمی در بر دارد.

البته آنچه در تاریخ و در حوزه‌ای اتفاق می‌افتد، به همان گونه در جایی دیگر تکرار نمی‌شود. اما روح این حوادث حقیقتاً تکرار می‌شود. تردید نباید کرد که، ماهیت پروتستانیسم در دین مسیحیت عبارت بود از: به کار گرفتن دین برای دنیا یا آن را در خور معیشت دنیوی کردن و یا دین‌داری را در عین دنیاداری تعبیر کردن و این دو را با یکدیگر آشتی و سازگاری دادن. دغدغه کسی چون مرحوم شریعتی و بسیاری دیگر از مصلحان دینی نیز همین دنیوی کردن دین بود.

فلسفه تاریخ شریعتی، انسان‌شناسی او و اسلام‌شناسی اش، همه زنده به این روحند. یعنی

زنده به روح دنیوی کردن دین هستند. چنان که گفتیم پروتستانتیسم، دین مسیحیت را دنیوی کرد و با دنیوی کردن مسیحیت، به نحو ناخواسته و طراحی نشده، خدمتی به تمدن اروپایی کرده که شاید، هیچ اتفاق دیگری آن خدمت را نکرده بود و نتوانست بکند.

لوتر کشیش مسیحی و متکلم بود. وجهه نظر او کلامی بود، یعنی مشکلات کلامی در مسیحیت را تشخیص داده بود و اختلافات کلامی - دینی با پاپ و دستگاه واتیکان در رم داشت. شکاف اولیه‌ای هم که در مسیحیت افتاد، شکاف کلامی بود ولی از آنجا که دین و دیانت در جامعه اروپایی تأثیر فوق العاده زیادی داشت و ذهن مردم را به تسخیر خود درآورده بود، ذهنیت دینی تازه‌ای که برای آدمیان پیدا شد، تأثیرات دنیوی غربی در جامعه و بر تاریخ و تمدن اروپایی گذاشت که مطلقاً هیچ متفکری و هیچ مورخی پیش‌بینی آن را نمی‌کرد. و آنچه به ظاهر نزاع دینی - کلامی محض بود، آثاری پدید آورد که اولاً بسیار فراتر از دین رفت و ثانیاً در پاره‌ای از موارد عکس نظر دینی آنها نتیجه داد، یعنی شاید به بی‌دینی، سکولاریسم و امثال آن منتهی شد.

شریعتی می‌گوید: تمدن جدید دو ریشه یا دو عامل اساسی داشته است؛ اقتصادی و فکری. عامل اول، عامل اقتصادی است یعنی تبدیل فئودالیت به بورژوازی. اما عامل دوم عامل فکری است (و رسالت روشن فکر در اینجا معنا می‌یابد) و آن تبدیل کاتولیسیسم به پروتستانتیسم است. یعنی روشن فکر قرن چهاردهم مذهب را نفی نکرده، بلکه جهت آن را از آخرت‌گرایی به دنیاگرایی تبدیل کرد. آن را از توجه به روح و نفس و اخلاق و ریاضت، به کار و سازندگی و کوشش و فعالیت، از صوفیگری به اعتراض و از من‌گرایی به جامعه‌گرایی هدایت کرد.

شریعتی معتقد است که آنچه در پروتستانتیسم رخ داد، عبارت بود از بدل شدن یک مکتب از تجاعی منحنط، به مکتبی پویا، متحرک، محرک و مترقی. انتقادات شریعتی به روشن‌فکران غیردینی یا ضددینی این بود که، آنها با پشت کردن به مذهب، خود را از یک منبع بالقوه زاینده و سازنده محروم کرده‌اند. از نظر او ممکن است کسی نخواهد دین‌دار شود اما این منبع بالقوه سودمند را نمی‌تواند در جامعه خود متروک و مغفول گذارد. اگر کسی اعتقاد دارد، به منزله یک منبع متبرک دینی، و اگر اعتقاد ندارد صرفاً به منزله یک منبع فرهنگی، باید از این مخزن استفاده کند و آن را مورد بهره‌برداری قرار بدهد.

او معتقد بود که، در اروپا این اتفاق افتاد. به تعبیر شریعتی از آخرت‌گرایی درآمد و دنیاگرا

شد، از حالت انحطاط ارتجاعی درآمد و مترقی شد و از حالت تسلیم صوفیانه بیرون آمد و پرچم اعتراض را برافراشت. منظور او از پروتستانتیسم این بود: دین انحطاطی ارتجاعی را به منزله ماده‌ای برگرفتن و صورت یک دین دنیوی معترض و مترقی را بر او پوشاندن. شریعتی نامه‌نگاری‌هایی هم با بعضی از روشن‌فکران جهان سوم داشت، از جمله با فانون. از نظر فانون دین مرده بود و مطلقاً آمیدی به این مرده نمی‌رفت. ولی شریعتی معتقد بود که، این داوری در مورد اسلام و بویژه در مورد تشیع، به هیچ وجه داوری صائب و صحیحی نیست. در اینجا بد نیست آرای او را با اندیشه‌های یک روشن‌فکر دینی دیگر، یعنی مرحوم مهدی بازرگان مقایسه کنیم. بازرگان در پایان عمرش نکته‌ای را طرح کرد که، در سال‌های قبل بر آن نکته تأکید نکرده بود و آن این است که در حقیقت، دین، دنیوی نیست. خلاصه سخن‌هایی بازرگان این بود که دین دنیوی، دین نیست و چنین درکی از دین، درک معوج ناصوابی است و خدا و آخرت هدف اصلی انبیا بوده است. به اعتقاد او: اگر دین، فواید دنیوی دارد، این فواید را تقریباً باید فواید و پیامدهایی دانست که بر دین مترتب است، اما مقصود اصلی شارع نبوده است. آنچه در اصل از دین باید منظور داشت و در او باید خواند و دید، برداشتن و برگرفتن فواید اخروی و آباد کردن جهان آخرت است.

حرکت شریعتی درست در جهت خلاف این می‌باشد. او معتقد بود که، دینی قابل قبول و پیروی است که، دنیوی باشد و به درد دنیا بخورد و دینی که به درد قبل از مردن نخورد، به درد بعد از مردن هم نخواهد خورد. این دکتربین اصلی مرحوم شریعتی، به همین صراحت و به همین بلاغت بود.

بازرگان قبل از این که به رأی واپسین خود برسد، کمابیش در همین جهت حرکت می‌کرد، یعنی او هم، به دنبال پی‌افکندن طرحی از دین بود که دین را دنیوی کند. به همین سبب وی معتقد است که، باید مفهوم کار را در اسلام و دین زنده کرد و این نظر او در واقع، از این اعتقاد نشأت می‌گرفت که با دنیایی کردن دین، می‌توان یک دنیای آباد را از دل دین بیرون آورد. شریعتی پروژه بازرگان را، به اوج و کمال خود رسانید و نه فقط دنیایی آباد، بلکه انقلابی دنیوی را از دل دین بیرون آورد.

حرکت پروتستانتیسم، حرکت دنیوی کردن دین بود. معنا و نتیجه این حرکت هم این بود که آخرت، تابع دنیا است، نه این که آخرتی نیست و نه این که دین را دنیاپرستانه و از سر غفلت از امور معنوی و اخروی، خرج دنیا کنیم. این سخن به معنای دنیاپرستی یا ابزارانگاری در

دین، یعنی دین را برگرفتن و از آن برای رسیدن به مقاصد دنیوی استفاده ابزاری کردن هم، نیست. عنصر آخرت و اندیشه جهان دیگر، همچنان سر جای خود باقی می‌ماند. آنچه اتفاق افتاد و رفته رفته روشن‌تر شد این بود که دنیا ماند، آخرت هم ماند. اما تعریف تازه‌ای از نسبت میان دنیا و آخرت ارائه شد و این در حقیقت شاید مشکل‌ترین کاری است که روشن فکر دینی باید انجام دهد، یعنی تبیین و تعیین نسبت میان دنیا و آخرت. در گذشته بر این مطلب تأکید کرده‌ام که اگر آخرتی نبود، اگر زندگانی دیگری در انتظار ما نبود و اگر با مردن کاملاً از میان می‌رفتیم و تمام می‌شدیم، آمدن دین هم هیچ ضرورتی نداشت.

اگر فکر کنیم تک جهانی هستیم، دین دیگر ضرورتی نخواهد داشت. بنابر تعلیمات دینی ملائکه تک جهانی‌اند و از این رو پیامبر و دین به معنایی که آدمیان دارند، ندارند. حیوانات نیز تک جهانی‌اند یعنی حشر و حیات پس از مرگ ندارند، لذا دین، آداب، شرایع، مناسک و... ندارند. خدا تنها برای موجوداتی که دو جهانی و دو حیاتی‌اند، یعنی ما آدمیان، پیامبر فرستاده است. بنابراین، اگر حیات دومی در انتظار ما نبود، دینی هم نبود.

بدین ترتیب منظور کردن حیات اخروی، به فکر سعادت آن جهانی بودن، یا به تعبیر قرآنی ایمان به غیب و کارکردن برای آن جهان غیبی، جزو ارکان لایتجزای هر اندیشه و عمل دینی است. اما و هزاران اما، همه نکته و دشواری در این است که ما در تبیین نسبت و رابطه این دو جهان چه بگوییم و چگونه بیندیشیم. آنچه در پروتستانتیسم رخ داد، بیان و اظهار یک فتوای جدید درباره این نسبت در عالم دین‌داری بود. کسانی که اهل دین و دین‌داری نیستند، مشکلی ندارند و فقط فکر این دنیای مادی هستند، اما کسی که آن جهان را می‌پاید و باید بیاید، البته نمی‌تواند چنین فارغ دل و آسوده خاطر بنشیند. در اندیشه پروتستانتیسم این معنا مطرح و مورد قبول واقع شد، که این دنیا نه تنها مقدمه زمانی جهان دیگر است، بلکه مقدمه منطقی و اخلاقی جهان دیگر هم هست. اما نکته دیگری که پروتستانتیسم بر آن تأکید نمود، این بود که این جهان، مقدمه اخلاقی جهان دیگر هم هست. یعنی آنچه در این جهان از جنس فضیلت و سعادت شمرده می‌شود، در جهان دیگر هم فضیلت آور و سعادت آور هست. و این دومی بود، که همیشه محل انکار بوده و درباره آن تأملی نمی‌رفت. از منظر آنان هر چه اینجا کمتر برداشت کنیم، هر چه کمتر به فکر زندگانی این جهان باشیم، فرصت بیشتری برای ذخیره اندوزی برای دنیای دیگر پیدا خواهیم کرد و در چشم خدا محبوبتر خواهیم بود.

این سخن که توفیق در این عالم نشانه توفیق در عالم دیگر است، چیزی نبود که کسی به

آسانی بگوید و پای آن بایستد و به منزله حکم و دکترین دینی، آن را مطرح کند. اما در پروتستانتیسم دقیقاً بر همین سخن تأکید شد. گفته شد آدم‌هایی در دنیای دیگر، بیشتر پاداش می‌برند که در این دنیا توفیق دنیوی بیشتری داشته باشند، یعنی در این دنیا پول بیشتر، درآمد بیشتر، خانه بهتر و قدرت بیشتری داشته باشند. اساساً تنوری و درک دینی دینداران این را نشان نمی‌داد که اگر آدمی در این دنیا موفق باشد، نشان دهنده این است که در جهان دیگر هم موفق است. عموماً معتقد بودند اگر کسی به این دنیا وابستگی زیاد داشته باشد و دنبال متاع و نعیم دنیوی باشد، اگر در آن دنیا بابت غفلتی که ورزیده و به آخرت نیندیشیده، عذابش نکنند، پاداشش هم نمی‌دهند.

پروتستانتیسم همین معنا را تعلیم داد، که ما هر چه بیشتر به فکر آباد کردن این دنیا باشیم و در این جهان موفق تر باشیم، در آن دنیا پاداش بیشتری خواهیم گرفت. طبیعی است که اگر ما آخرت را درگروی این دنیا نهادیم و تابع این عالم کردیم و گفتیم دنیا مقدمه منطقی - اخلاقی آخرت است، کار آخرت خود به خود اصلاح می‌شود.

ماکس وبر، جامعه شناس مشهور آلمانی هم بر این اساس، پروتستانتیسم را مهم ترین عامل در رشد بورژوازی معرفی کرده است. شریعتی البته به این تفصیل بحث نمی‌کند و نتیجه گیری اش هم به این صراحت نیست، اما اشاراتش روشن است که کمابیش همین دغدغه را در ذهن داشته است.

شریعتی به نحوی سلبی می‌گفت: «دینی که به درد قبل از مردن نخورد به درد پس از مردن هم نخواهد خورد». ولی همان مطلب به صورت ایجابی چنین خواهد شد: «دینی که به درد ما قبل از مردن بخورد، حتماً به درد ما، برای بعد از مردن خواهد خورد». یعنی لازم نیست به فکر پس از مردن باشیم بلکه کافی است در اندیشه پیش از مردن باشیم. البته این به هیچ وجه سکولاریسم به معنای ناپسند کلمه نیست. سکولاریسم نفی آخرت است. در حرکت شریعتی و هیچ فکر دینی آخرت نفی نمی‌شود. اصلاً دغدغه آخرت و جهان دیگر داشتن گوهر دین‌داری است و اگر آن را فراموش یا انکار کنیم اصلاً حاجت به دین از میان رفته است. در صورتی که اعتقاد به آخرت را از اندیشه شریعتی حذف کنیم او را به روشن فکری غیر دینی تبدیل کرده‌ایم، که دین را به منزله ابزار برمی‌گرفت، صرفاً به خاطر این که می‌دید امری مؤثر است.

ما در پرتوی حرکت شریعتی، که تجربه‌ای از تجربه‌های تاریخ دینی ماست، چنین

می‌آموزیم و اکنون در موقعیتی قرار داریم که منطقاً می‌توانیم چنین داوری کنیم که اصلاً جمع بین دین دنیوی و دین اخروی ناممکن است. دین یا باید دنیوی دنیوی باشد یا اخروی. اگر حرکت شریعتی، نسبت به حرکت بازرگان و بسیاری از حرکت‌های روشن‌فکری دینی قبل از او تفاوت و تکاملی داشت، به خاطر این بود که، یک سویه بودن را آموزش داد و عملاً آن‌را در پیش گرفت، گویی که کاری به آخرت نداشت، گرچه در دل حرکتش و با توجه به آموزه‌های پروتستانی، آخرت هم تأمین می‌شد.

حرکت‌های روشن‌فکری در جامعه ما و در جهان اسلام را می‌توانیم این‌گونه تقسیم بندی کنیم: حرکت‌های روشن‌فکری که می‌خواستند دنیا و آخرت را با هم تأمین کنند و حرکت‌های روشن‌فکری که آخرت را تابع دنیا قرار می‌دادند و از این‌رو تلاش اصلی خود را صرف آبادانی دنیا می‌کردند. این مورد دوم، دنیوی کردن دین یا همان پروتستانتیسم می‌باشد که یک سویه نیز هست، یعنی تک هدفی است.

آباد کردن دنیا و آخرت در کنار هم به وسیله دین، همان چیزی است که در واقع روحانیت ما نیز به آن اعتقاد دارد و تا امروز هم پشتیبان این دیدگاه است و این شعار را می‌دهد و البته چنین چیزی به نظر من نشدنی است. یعنی حرکت‌های روشن‌فکری دینی این را به ما آموخته‌اند و منطقاً هم می‌توانیم توضیح دهیم و اثبات کنیم که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. این سخن به این معنا نیست که با دین نمی‌شود دنیا و آخرت را آباد کرد بلکه به این معناست که دنیا و آخرت را در عرض هم، نمی‌شود آباد کرد. فقط وقتی می‌توانیم چنین کاری بکنیم که این دور را در طول یکدیگر ببینیم. یعنی بگوییم که اگر دنیای خود را آباد کنیم، آخرت خودش آباد خواهد شد.

البته نباید از خاطر برد که دنیوی کردن دین خود یک پارادایم است، اما این که آیا خود دین و تعلیمات دینی راه را به این پارادایم می‌دهند یا نه؟ و آیا درک دینی دیگری از دین می‌توان داشت که بر مبنای آن دین را اساساً، مقوله‌ای غیردنیوی دانست و آباد کردن دنیا را از آن نخواست و برای دین شأن و نقش دیگری قائل بود؟ و...

بازتاب اندیشه ۷۳

۳۲
شریعتی و
پروتستانتیسم

● اشاره

۱. نکته مهمی که در این نوشته مورد تأکید قرار گرفته، رابطه میان دنیا و آخرت است. در این نوشته نویسنده در نهایت بر این ایده (در قالب نظریات دکتر شریعتی) پا می‌فشارد که دین یا باید دنیوی دنیوی یا این که باید اخروی اخروی باشد. وی می‌گوید که تفاوت دکتر

شریعتی با روحانیت در همین نکته بوده است، که دکتر شریعتی می‌خواست با استفاده از دین، دنیا را آباد کند ولی روحانیت در صدد آبادانی آخرت از یک طرف و دنیا از طرف دیگر بودند. به زعم آقای سروش، جمع دنیا و آخرت از دیدگاه یک روشن‌فکر، امری ناشدنی و محال است.

حال سخن در این است که، دینی که دنیوی دنیوی باشد آیا معنایی جز فروگاهش دین به دنیا دارد؟ آیا دین دنیوی محض، همان تک جهانی‌شدن نیست؟ آیا در این باره ممیز و امتیازی میان دنیای دینی با دنیای غیردینی باقی خواهد ماند؟ آیا دین‌داری - چه در مرحله عمل و چه در ساحت نظر - اثری در دنیای یک دین‌دار خواهد داشت؟ آیا در این صورت آخرت‌گرایی صرفاً یک امر صوری و تشریفاتی نخواهد داشت؟

به نظر می‌رسد بنا بر تحلیل نویسنده از روشن‌فکر دینی، تنها تفاوت میان یک روشن‌فکر دینی و غیردینی در این نکته خواهد بود؛ که روشن‌فکر دینی به لحاظ ذهنی در پس این دنیا، آخرتی هم می‌بیند و آن دیگری به چنین چیزی اعتقادی ندارد. ولی در شکل و فرم دنیای آن دو، تفاوتی باقی خواهد ماند. بر این اساس می‌توان گفت که از نظر یک روشن‌فکر دین‌دار، اگر کامجویی‌های دنیوی کسانی که دین ندارند، بیشتر از کامجویی‌های دنیوی دینداران باشد، آنها (بی‌دینان) دیندارترند و در آخرت نیز حظ و پاداش بیشتری خواهند یافت.

۲. آقای سروش در سخنرانی خودشان که در یکی از مجله‌های نامه با عنوان «سکولاریسم سیاسی و سکولاریسم فلسفی» منتشر گردید، تلاش کردند که مقوله زهد دینی را به عنوان مقوله اخلاقی مربوط به دوره تأسیس، مورد تردید قرار دهند و آن را در دوره استقرار دین، انکار نمایند تا راهی برای وفاق اسلام و مدرنیته، بکشایند. اما وی در این نوشته یک گام جلوتر نهاده، اصل دین را با دنیا ناهمخوان جلوه داده، حکم به حذف دین در دنیای مدرن روشن‌فکری می‌دهند. این تناقض به ابهامات فراوانی که مؤلف همواره در نوشته‌های خود فرو گذاشته، می‌افزاید و نظریه ایشان را - آنجا که باید دقیق‌تر و صریح‌تر سخن گفت - در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد.